

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

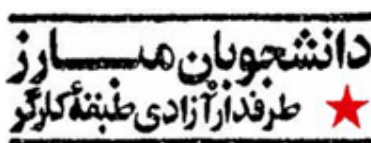
[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Historical

تاریخی

حمید آشوریان  
۲۵ اپریل ۲۰۱۸



## تجربه فعالیت سیاسی در تشکل دانشجویان مبارز-۴

و نگاهی به جنبش دانشجویی دهه ۱۳۵۰

### تمایز فعالیت‌های سیاسی از صنفی

خلاف تصور رایج، چنین نبود که کار سیاسی زیر پوشش فعالیت‌های صنفی انجام گیرد. کاملاً دقت می‌شد که هیچ کار یا صحبت سیاسی در این فعالیت‌ها انجام نشود. هر چند که فعالان سیاسی و صنفی اکثراً افراد واحدی بودند. ندادن بهانه به مقامات دانشگاه و ساواک برای تعطیل این تشکل‌های صنفی، دلیل دیگر این تمایز بود. حتی پس از سرنگونی رژیم شاه و آزاد بودن نسبی فعالیت‌های سیاسی، ضرورتی برای تغییر در این روش دیده نمی‌شد. چرا که این‌ها امکانات بسیار خوبی برای ارتباطات نزدیک در جریان انجام یک کار مشخص، شناخت هر چه بهتر و نزدیکتر افراد با یکدیگر، ارتقای توان عملی افراد، حفظ انضباط، مشاوره و تصمیم جمعی، رشد همه جانبه افراد در کارهای عملی و سازماندهی بود.

در فعالیت سیاسی صرف، ممکن بود بیش از یک جمع محدود نباشیم. اما این فعالیت‌های صنفی بود که ما را در ارتباط با افراد دیگر قرار می‌داد و امکان ارتباط و همکاری‌های بعدی را میسر می‌ساخت. بدون این فعالیت‌ها روابط محدود به افرادی می‌شد که در یک رشته و یک سال مشخص درس می‌خواندند یا همشهری یا هم دبیرستانی بودند. عملاً امکان دیگری غیر از این برای فراگیری و تمرین مسائل سازماندهی، غیروکراتیک وجود نداشت. اهمیت فعالیت صنفی تنها ناشی از شرایط مخفی و جو دیکتاتوری نیست. کارهای صنفی امکانی است برای ایجاد رابطه نزدیک با تعداد زیادی از دانشجویان که هر چند معمولاً از روی ترس، گرایش به کار سیاسی نداشتند، اما کار ما را تأیید می‌کردند و سمپاتی داشتند. فعالیت‌های صنفی در باروری سیاسی افراد آنقدر مهم و ارزنده بود که اغلب به هدفی در خود تبدیل می‌شد و کسانی هم بودند که به این امر شدیداً انتقاد داشتند.

ورزش و کوهنوردی نیز در تقویت روحیه همبستگی و صمیمیت بین افراد اهمیت داشت. اهمیت بدنسازی به علت مقابله با گارد دانشگاه و توانایی بدنی در جنگ و گریز ضرورتی حیاتی بود. سه روز در هفته، هر بار به مدت دو ساعت

ورزش سنگین ژیمناستیک یا دو میدانی و هفته‌ای یکی دو روز کوهنوردی بسیار سنگین از ضرورت‌های مبارزه دانشجویی بود. علت دیگر این تأکید بر ورزش بدنی سنگین، تسلط مشی چریکی بر جنبش و ملزومات این نوع مبارزه بود، چرا که مبارزه دانشجویی برای بسیاری از ما، دوره آموزشی و انتقالی برای مبارزه در سازمان‌های چریکی محسوب می‌شد. با زیر سؤال رفتن مشی چریکی، این نوع تأکید زیاده از حد روی ورزش به جای مطالعه، نیز مورد انتقاد بسیاری از رفقاء قرار گرفت.

نوع فعالیت‌های سیاسی پیچیده و دقیق آن دوران قاعدتاً ایجاب می‌کرد که هر اکسیونی به دقت از قبل، تمام جزئیات و احتمالات و تقسیم کار بین شرکت‌کنندگان بحث و تنظیم شود. اما چنین چیزهایی به علت شرایط امنیتی ممکن نبود. ما در واقع در فعالیت‌های صنفی به خصوص در کوهنوردی بود که آنقدر با هم کارهای مشترک انجام می‌دادیم، آنقدر با تمام روحيات و توانائی‌های يك ديگر آشنا بودیم و به هم اعتماد عمیق و ريفقانه داشتیم که برای کارهای سیاسی احتیاجی به مشورت و تقسیم کار قبلی و تعیین وظایف نبود و تمام کارها و اتفاقات غیرمترقبه بدون اصطکاک و به بهترین نحوی بدون هیچ آموزش و تمرین و بررسی انتقادی پیش می‌رفت و این را مدیون کارهای صنفی بودیم.

فعالیت‌های صنفی تنها وسیله ارتباطی ما با سایر دانشجویان نبود. بسیار دقت می‌شد که به عنوان افراد سیاسی و کمونیست در محیط دانشکده زیاد از حد در درون خودمان نمانیم. ما این را وظیفه خود می‌دانستیم که با دانشجویان غیرسیاسی به هر نحوی که شده، ارتباطات نزدیک و صمیمی داشته باشیم. به یاد دارم که در ترم اول که بودیم به چند نفر از ما انتقاد شد که زیادی در درون خودمان هستیم و ارتباطی با سایر دانشجویان نداریم. در نتیجه به خصوص برای آمادگی درس‌ها می‌کوشیدیم با سایر دانشجویان رابطه نزدیک‌تری برقرار کنیم: در گروه‌های آزمایشگاه، آمادگی برای امتحانات، رفت و آمد خارج از دانشگاه، تفریح و غذا خوردن مشترک، ورزش و غیره. بدون این رابطه بسیار نزدیک با سایر دانشجویان عملاً غیرممکن بود بتوانیم اعتصابات دانشجویی را حتی برای يك روز پیش ببریم. اصرار برای رفت و آمد با دانشجویان عادی در درون و خارج از محیط دانشگاه این هدف را نیز دنبال می‌کرد که بچه‌های سیاسی به عنوان گروه بسته‌ای درون خود در محیط دانشگاه انگشت‌نما نشوند. این تماس‌ها همچنین پوششی بود برای رعایت مسائل امنیتی.

اعتصابات دانشجویی یکی از روش‌های مؤثر مبارزات دانشجویی بود. بنا به مناسبت، يك روز، يك هفته و حتی تمام يك ترم اعتصاب داشتیم. هر اعتصابی در واقع به معنای آن بود که نه فقط شمار محدود دانشجویان سیاسی، بلکه کل دانشجویان پشتیبان اعتراض یا مطالبه خاصی هستند. اغلب اعتصابات آن دوره حول مسائلی نبود که مسأله همه دانشجویان باشد. انگیزه اعتصابات یا سیاسی بود یا مربوط به فعالیت‌های صنفی که بسیاری از دانشجویان برایش کوچکترین اهمیتی قائل نبودند. مقامات دانشگاه نیز همه گونه تضيیقات اعمال می‌کردند از مجازات جمعی گرفته تا تشویق به اعتصاب‌شکنی و فشار بر دانشجویان عادی. با این حال، به خاطر رابطه گسترده و نزدیکی که بچه‌های سیاسی با دانشجویان عادی داشتند، می‌توانستیم اعتصابات طولانی را با موفقیت پیش ببریم. مجازات‌هایی مانند نمره صفر به کسانی که در امتحانات شرکت نکنند، جلوگیری از ورود به دانشگاه، انحلال ترم و غیره جزئی از ترفندهای مقامات دانشگاه بود که بین بچه‌های سیاسی و دانشجویان عادی شکاف بیندازند. روابط دوستانه و نزدیک ما با سایر دانشجویان غیرسیاسی باعث می‌شد که بتوانیم روی حس همبستگی آن‌ها، اگر نه با افکار و اهدافمان، لاف‌ل روی احترام، دوستی و همبستگی با تك تك بچه‌های سیاسی حساب کنیم. دانشجویان عادی نیز واقعاً از خود مایه می‌گذاشتند و صدماتی مانند طولانی شدن مدت تحصیل، پائین آمدن نمره را تحمل می‌کردند.

## اهمیت ادامه‌کاری و انتقال تجربه

دوران دانشجویی دوره‌ای کوتاه است، چند سالی کسی در این محیط می‌ماند و درکنار حجم نچندان کم درس‌ها، کار سیاسی یا صنفی می‌کند. خلاف دوران فعلی که به اصطلاح فلان «رهبر جنبش دانشجویی» در دفتر تحکیم وحدت - ۳۰ سال سن دارد، یا این که کسی با استفاده از انواع سهمیه برای بار دوم و سوم به دانشگاه می‌رود، در آن زمان چنین حالتی وجود نداشت. در آن دوره فعالان دانشجویی حداکثر ۲۲ - ۲۳ سال داشتند و دانشجویی که سنش از ۲۵ سال فراتر باشد کمیاب بود. مواردی وجود داشت که افرادی مسن‌تر باشند مانند برخی فعالان سیاسی که چند سالی را در زندان گذرانده و دوباره به دانشگاه آمده بودند که این‌ها هم به خاطر مسائل امنیتی از تمام فعالیت‌های سیاسی و صنفی فاصله می‌گرفتند و عملاً جزء نیروهای سوخته به حساب می‌آمدند. از مهمترین مسائل جنبش دانشجویی این است که می‌باید به صورت جنبشی دراز مدت و پایدار باقی بماند، هر چند که فعالان این جنبش صرفاً چند سال در آن حضور دارند، از این رو به ادامه‌کاری و انتقال تجربه در کنار حفظ مسائل امنیتی بسیار دقت می‌شد. جنبش دانشجویی آن دوره در هر دانشکده‌ای از سنتی قدیمی با تشکیلات منسجم، مخفی، پیچیده و کارآمد برخوردار بود. حفظ و انتقال این سنت مبارزاتی یکی از وظایف جنبش در هر دوره بود. از این رو، هر دانشجو از همان بدو ورود به این جنبش، دوره بسیار فشرده آموزشی و عملی را طی می‌کرد تا بتواند در عرض دو سه سال، جای مسوولین فعلی فعالیت‌های جمعی دانشجویی را بگیرد. یادگیری سازماندهی امور صنفی و طرز برخورد با مقامات دانشگاه، گارد و دانشجویان دیگر را خیلی سریع در حین فعالیت‌های روزمره صنفی و سیاسی از دانشجویان با تجربه‌تر می‌آموختیم. نکته دیگر این که رهبری فردی وجود نداشت و کارها به شدت غیرمتمرکز سازماندهی می‌شد در نتیجه همواره در هر کاری نفرات متعددی قابلیت پیشبرد کارها را داشتند، به طوری که ضربه خوردن، دستگیری، محرومیت موقت از تحصیل، اخراج یا مخفی شدن ناگهانی کسی در ارتباط با سازمان‌های چریکی، لطمه چندانی به کل کار نمی‌زد؛ مواردی که در آن دوره به هیچ رو استثنائی و نادر نبود.

ترفندهای رژیم نیز برای قطع این سنت مبارزاتی و ادامه‌کاری بسیار متعدد و پیچیده بود: تحریکات دائمی مقامات دانشگاه یا گارد برای به مبارزه کشاندن ناخواسته ما اعم از تظاهرات، اعتصاب، درگیری و غیره بخشی از سیاست‌های مسوولان امنیتی رژیم بود که هشیاری دائمی ما را می‌طلبید. ما همواره مواظب بودیم که در دام‌های بسیار پیچیده و متعددی که برای سرکوب جنبش دانشجویی می‌گذاشتند، نیفتیم. این مهم بود که بنا بر یک اصل تاکتیکی مبارزاتی نوع، لحظه و مکان مبارزه و مصادف را ما باید تعیین می‌کردیم نه این که رژیم به ما تحمیل کند. گاهی به مناسبت‌های گوناگون انتظار تظاهرات و درگیری شدید می‌رفت ولی هیچ اتفاقی نمی‌افتاد، چرا که از نظر رفقای مسوول، این چنین تحلیل می‌شد که رژیم نیز آماده است تا ضربه کاری به ما بزند و حتا به صورت مشکوکی، گارد حضور کمتری در محیط دانشگاه و اطراف آن داشت. رژیم در مواردی نوعی فعالیت علنی را تشویق می‌کرد یا مانع کمتری در برابر آن قرار می‌داد و حدس ما این بود که برای شناسائی دانشجویان فعال یا پی بردن به میزان و درجه مسوولیت افراد مختلف این کار را می‌کند. ترفندهای مختلفی نیز برای به مبارزه نامحدود کشاندن یا ایزوله کردن ما از سایر دانشجویان به کار گرفته می‌شد. به مناسبت‌های گوناگون هر گاه که همه و طبعاً رژیم انتظار واکنش و تظاهرات و درگیری شدید داشتند، زمان این تظاهرات را به چند روز قبل یا بعد تغییر می‌دادیم یا به جای تظاهرات به شعارنویسی گسترده و پخش اعلامیه مبادرت می‌شد. اکسیون‌هایی نیز بودند که عمداً با شرکت افراد کمتر ولی بسیار با تجربه، که توانائی‌های برجسته‌ای در زد و خورد و جنگ و گریز داشتند، صورت می‌گرفت تا در صورت محاصره و حمله گارد، کسی به دام نیفتد.

## تظاهرات در دانشگاه و تظاهرات موضعی

به طور کلی چند نوع تظاهرات وجود داشت. تظاهراتی که در محوطه دانشکده انجام می‌شد، معمولاً در دانشکده‌هایی که توانایی محدودی از نظر نیرو و انسجام تشکیلاتی داشتند رخ می‌داد. در این نوع تظاهرات، فعالان سازمانده در میان دانشجویان عادی گم بودند. معمولاً تظاهرات از سلف سرویس با به هم ریختن میزها، شکستن ظروف و گاه شیشه‌های سالن‌های دانشکده و شعار دادن شروع می‌شد. از آنجا که تظاهرکنندگان با دانشجویان عادی مخلوط بودند، برای گارد میسر نبود آن‌ها را دستگیر کند.

نوع دیگری از تظاهرات نیز وجود داشت که از محوطه دانشکده شروع می‌شد و اغلب به محوطه بیرون از دانشکده کشیده می‌شد. شرکت‌کنندگان همگی آگاهانه در آن شرکت می‌کردند. طبعاً ساعت و مکان این تظاهرات مخفی بود ولی کسانی که مایل به شرکت در تظاهرات بودند، با شنیدن صدای شعارها چند دقیقه فرصت داشتند که خود را به سرعت به جمع تظاهرکنندگان برسانند و دانشجویان غیرسیاسی نیز فرصت داشتند که از محوطه دانشکده بگریزند.

هیچ زمانی تظاهرات درون دانشگاه بدون مشکل نبود؛ محیط‌های فعال دانشجویی در محاصره دائمی گارد بود و اقدامات پیشگیرانه متعددی از طرف رژیم صورت می‌گرفت. حتی سنگ یا شیئی که بتوان آن را به سمت گارد پرتاب کرد وجود نداشت و هر چیزی از این قبیل را با دقت جمع‌آوری می‌کردند. تمام درهای فرعی و راه‌های فرار را می‌بستند. کامیون‌های نفر بر گارد با دقت و با نفرات لازم در همه مکان‌های مهم و قابل تصور در داخل و خارج دانشگاه مستقر بودند. اما با تمام این تدارکات و اقدامات، بازهم تظاهرات صورت می‌گرفت. مسیر تظاهرات طبعاً توسط مسئولین تظاهرات تعیین می‌شد. اغلب با دلهره شاهد بودم که تظاهرات به سمتی می‌رفت که می‌دانستیم با در بسته رو به رو خواهیم شد. اما با کمال حیرت می‌دیدیم که قفل در، دقایقی قبل توسط تیم کوچکی از رفقاء شکسته شده بود و همگی از آن راه می‌گریختیم یا به دسته‌هایی از گاردی‌ها که انتظار کسی را در پشت در بسته نداشتند، حمله می‌کردیم. ساواک و مسئولین دانشگاه از آن پس دیگر به قفل اکتفاء نمی‌کردند و تمام درها را علاوه بر قفل، با زنجیر قطوری می‌بستند. در تظاهرات بعدی بچه‌ها از ابزار مفتول‌بر و قفل‌شکن استفاده می‌کردند. گارد می‌کوشید زنجیر اضافه‌ای در ارتفاع بالا به درها ببندد به طوری که بدون نردبان بلند امکان دسترسی به آن میسر نبود. دفعات بعد، تیمی از بچه‌های تدارکات، درها را از لولای آن باز می‌کردند و لنگه در از یک طرف آویزان و معلق می‌ماند. از آن پس، درها از هر دو طرف زنجیر می‌شد. به هر حال هیچ کدام از اقدامات رژیم درمقابل ابتکار عمل و تدارکات نیرومند دانشجویان کارآئی نداشت. در مورد پاره سنگ و وسایل تعرضی نیز همه چیز از پیش برنامه‌ریزی و تدارک دیده شده بود. در هر تظاهراتی که درگیری مستقیم از قبل پیشبینی شده بود یا احتمال آن داده می‌شد، رفقائی که وظیفه‌شان تدارک پاره سنگ برای تظاهرات بود، تعداد زیادی سنگ روی زمین رها می‌کردند و دیگران به اندازه کافی از آن بر می‌داشتند. اوایل برایم تعجب‌آور بود که بچه‌ها چگونه با وجود کنترل دائمی گارد و بازرسی ساک و کیف دانشجویان، این همه سنگ به درون دانشکده انتقال داده بودند. این سنگ‌ها از آنجا که قبلاً جمع‌آوری شده بود از نظر خوشدستی و سنگینی واقعاً ایده‌آل بود. معمولاً رفقائی که وظیفه ویژه‌ای در کار سازماندهی و تدارکات تظاهرات داشتند به طور مضاعفی زیر پوشش امنیتی بودند، به این ترتیب که هفت هشت نفر حلقه‌ای ایجاد می‌کردند و این رفقاء در درون این حلقه یا شعار می‌دادند و یا سنگ روی زمین می‌ریختند یا کارهای ویژه دیگر مانند قفل‌شکنی انجام می‌دادند. در دور این حلقه اصلی سایر رفقاء حلقه بزرگتری تشکیل می‌دادند به طوری که از بیرون غیر ممکن بود بتوان چیزی از درون و مرکز تظاهرات مشاهده کرد یا عکس گرفت. یک بار به طور ناخواسته در یک لحظه که حلقه اصلی به حرکت افتاد و من که طبق معمول سرم پائین بود، به طور اتفاقی و ناخواسته دیدم که سه تا از رفقای دختر، سنگ‌ها را از ساک‌های بزرگی روز زمین خالی کردند. نمی‌دانم

که این حمل و توزیع سنگ و وسایل لازم دیگر، همواره توسط رفقای دختر انجام می‌شد یا نه؟ فقط یادم هست که مدت‌ها از این که به طور اتفاقی دیدم که چه کسانی این کار را کردند شدیداً ناراحت بودم و عذاب وجدان داشتم، چرا که آموخته بودیم هر گونه اطلاعات اضافی را - حتی به صورت اتفاقی و ناخواسته- به عنوان يك امر ناگوار و همچون بار و مسؤولیت حس کنیم.

نوع دیگر تظاهرات، تظاهرات موضعی بود که بیشتر در خارج از محیط دانشگاه انجام می‌گرفت و شرکت‌کنندگان با دقت انتخاب می‌شدند به طوری که شامل همه افراد سیاسی دانشکده نمی‌شد بلکه فقط کسانی در آن شرکت داشتند که از نظر امنیتی و صلاحیت‌های دیگر مورد اطمینان بودند. شرکت‌کنندگان از چند ساعت قبل و گاهی يك روز قبل، از مکان و زمان تظاهرات مطلع می‌شدند.

رژیم تمام تلاش خود را به کار می‌برد تا نشان دهد که هر فعالیت ضد رژیم، در نطفه شناسائی و خفه می‌شود و هر گونه مبارزه‌ای بی‌ثمر خواهد بود. جو یأس و وحشت عمومی بر مخالفان رژیم حاکم بود. از این رو برای ما و اصولاً در دیدگاه مشی چریکی اهمیت داشت که نشان داده شود بهرغم سلطه همه جانبه ساواک، مبارزه جمعی امکان‌پذیر است. تظاهرات موضعی بدین شکل بود که در رأس ساعت مقرر، حدود ۵۰ تا ۱۰۰ نفر در مکانی شلوغ و پر رفت و آمد، مقابل محلات کارگری و مدارس و اغلب در جنوب شهر، همزمان شروع به شعار دادن و راهپیمائی می‌کردیم و اعلامیه و تراکت پخش می‌شد و بعد از حدود ۱۰ دقیقه با اعلام پایان تظاهرات، همگی به سرعت محل را ترک می‌کردیم. این تظاهرات کم و بیش هر چند هفته یکبار انجام می‌گرفت و بعدها در روزهای انقلاب بیشتر شد. برای من شخصاً، تظاهرات موضعی پرخطرترین فعالیت آن دوره محسوب می‌شد. اصولاً این بخشی از زندگی سیاسی ما بود که برای هر قراری، شرکت در هر تجمعی، حمل اعلامیه یا کتاب همواره چند سناریو و محمل را در ذهن مرور کنیم تا در صورت دستگیری، کارمان را غیرتشکیلاتی و اتفاقی جلوه دهیم. اما در مورد تظاهرات موضعی هیچ محملی ممکن نبود. دستگیری نه فقط به معنای سال‌ها زندان، بلکه وحشت از شکنجه برای معرفی کسی که محل و ساعت تظاهرات را گفته یا افرادی که در تظاهرات شرکت داشتند، مهمترین دغدغه فکری ما بود. در سازمان‌های چریکی، افراد کپسول سیانور همراه داشتند، به نظر می‌آید که این در آن زمان خود قوت قلبی برای آن‌ها بوده تا در این ترس دائمی به سر نبرند.

با توجه به کثرت گشتی‌های ساواک، هر ضربه‌ای به این تظاهرات می‌توانست به دستگیری هسته اصلی فعالان و ضربه خوردن جنبش در دانشکده تا سال‌های نامعلومی منجر شود. در آن صورت، هدف ما مبنی بر این که مبارزه در آن شرایط نیز ممکن است، به عکس خود تبدیل می‌شد. مجموعه این ملاحظات، باعث می‌گشت که تمام حواس و قوای خود را به کار ببریم تا کسی در تظاهرات دستگیر نشود. می‌دانستیم که در صورت حمله پولیس فرار فردی بی‌فایده است، چرا که دستگیری حتی يك نفر می‌تواند زیر شکنجه به دستگیری همه افراد منجر شود، مسأله حفظ جمع بود. این تاکتیک معمولی گاردهای ضد شورش است که با تمام قواء به درون تظاهرات یورش ببرند تا جمع حالت فرار نامنظم و فردی پیدا کرده، سپس به سرکوب یا دستگیری افراد منفرد و در حال فرار بپردازند. ما هم می‌دانستیم که در برابر یورش پولیس باید همگی با هم فرار کنیم تا نگذاریم در بین ما پراکندگی پیش آید. معمولاً در نهایت این گارد بود که در تقابل رو در رو با يك جمعیت مصمم، منسجم و مهاجم فرار می‌کرد. به هر حال تا وقتی مسئولین تظاهرات اعلام نمی‌کردند کسی متفرق نمی‌شد. نه تنها در تظاهرات از قبل سازماندهی شده بلکه در تظاهراتی هم که به صورت خود به خودی به وجود می‌آمد، به سرعت دو سه نفر از رفقای با تجربه تر رهبری تظاهرات را به عهده می‌گرفتند و دیگران کاملاً به رهنمودهای آن‌ها در مورد حمله یا فرار گوش می‌کردند. جالب این بود که به محض اعلام خاتمه تظاهرات، در عرض

چند ثانیه تمام افراد به سرعت از آن مکان در جهات گوناگون می‌گریختند، مسؤل تظاهرات دقیقاً مکانی را برای خاتمه تظاهرات انتخاب می‌کرد که بتوان از مسیرهای مختلف فرار کرد. بعدها و با نزدیک شدن شرایط اعتلای انقلابی در جامعه، سعی می‌شد که به جای فرار سریع، خیلی آهسته و معمولی متفرق شویم، تا احساس ترس در بین مردم عادی در خیابان کمتر دامن زده شود.

گویا در اوایل سال‌های ۱۳۵۰ دانشجویان دانشکده فنی دانشگاه تهران، در همان زمان و مکانی تظاهرات موضعی داشتند که دانشجویان دانشگاه صنعتی دقایقی پیشتر تظاهرات کرده بودند. این امر موجب دستگیری چند دانشجوی فنی توسط گشتی‌های ساواک شد. از آن پس تظاهرات موضعی دانشجویان دانشکده‌های مختلف، از قبل به نوعی هماهنگ می‌شد. طبعاً ما از کم و کیف این هماهنگی بی‌اطلاع بودیم. همچنین تیمی از رفقاء، دقایقی قبل از شروع تظاهرات، منطقه را شناسائی می‌کرد و اگر گشتی ساواک یا خطر دیگری مشاهده می‌شد، تظاهرات لغو می‌گردید. علاوه بر تظاهرات، شناسائی و تنبیه ساواکی‌ها نیز در دستور کار بود. تنبیه ساواکی‌ها بسیار شدید بود. اگر در محیط دانشگاه یا در تظاهرات، یک ساواکی شناسائی می‌شد، معمولاً آن قدر کتک می‌خورد که خونین و بی‌هوش در گوشه‌ای روی زمین می‌افتاد و مستقیماً به بیمارستان برده می‌شد. چنین شدت خشونت هرگز حتی علیه گاردی‌هایی که در درگیری‌ها به دستمان می‌افتادند اعمال نمی‌شد و تنها مخصوص مأموران ساواک بود. در صورتی که صد در صد اطمینان حاصل می‌شد که کارمند یا دانشجویی ساواکی است، در گوشه‌ای خلوت بدون این که امکان دیدن چهره ضارب را پیدا کند، به شدت کتک می‌خورد و همزمان تراکت ضد رژیم و ساواک روی زمین پخش می‌شد. از همین رو ساواکی‌ها مواظب بودند که تنهائی به ما نزدیک نشوند یا ناشناس باقی بمانند. همیشه وحشت از نزدیک شدن به دانشجویان و فعالیت‌های آنان بین افراد رژیم وجود داشت. همانطور که پیشتر اشاره شد، حتی دانشجویان معمولی نیز از مکان‌هایی که مثلاً کتاب روی زمین خوانده می‌شد یا فعالیت دیگری داشتیم، فاصله می‌گرفتند تا مظنون به جاسوسی نشوند. نوع لباس‌های ما نیز ویژگی خاص خود را داشت. به طور کلی در تمام آن سال‌ها نوع کفش و لباس مان طوری بود که در عین سادگی در مرزبندی با فرهنگ رایج جامعه، هم نمی‌بایست شک‌برانگیز باشد و هم ای نکه همواره برای هر تظاهرات ناگهانی و فرار و زد و خورد مناسب باشد. به طور کلی در لباس پوشیدن نوعی ابراز هویت نیز بود چنان که از روی لباس می‌شد حدس زد که چه کسی احتمالاً کمونیست است، مذهبی یا غیرسیاسی است، و بر این اساس جو عمومی دانشکده در دست چه نیروئی است.

ما همواره در آمادگی دائمی به سر می‌بردیم. در انتخاب ساک و کیف‌مان نیز دقت لازم را می‌کردیم. مثلاً همه می‌دانستیم که به جز سالون ورزش هرگز نباید کفش کتانی بپوشیم، چرا که برای گارد و ساواک شک‌برانگیز بود و خطر تفتیش توسط گشتی‌های خیابانی را داشت. به همین ترتیب در جاسازی و پاک بودن خانه از اوراق سیاسی همواره دقت می‌شد. در تمام آن دوران، نوعی آمادگی همیشگی برای تظاهرات، درگیری و دستگیری بین ما وجود داشت.

ادامه دارد